# 3/10/1390

در مورد روایات عرضۀ حدیث بر کتاب صحبت می کردیم رسیدیم به روایت حسین بن علوان که روایت آن بحث در مورد خود حسین بن علوان بود که در مورد توثیقش به عبارت نجاشی استناد شده بود که به نظر، درست نبود استنادش، که معلوم نبود که توثیقش به حسین برگردد این احتمال که به حسن بگردد اگر ظاهر نباشد لا اقل احتمال حسین متعین نیست. و عبارت الحسن بالاخص بنا و اولی که شاهد بحث ما نیست. به دلیل این که از آن استفادۀ این دو برادر نیم شود عمده کلام ابن عهده بود که در مودر حسین علوان گفته بود و الحسن اوثق عن اصحاب و احمد؛ که در این جا بیک بحث کبروی مطرح شده که آیا افعل التفصیل دال بر ثبوت مبدا، صفت مشبهه یا اسم فاعل مبدا در مفضل یا مفضل علیه هست، آیا ثقه هستند آیا اگر گفتند که اصدق معنایش این است ه هر دو صادق هستند یا نیستند؟ ما عرض می کردیم که یک موارد نقضی وجود دارد که اشاره شد، بحث حلی قضیه بود که اشاره شد که در صدق مبدا لازم ه اش این نیست که اسم فاعل یا صفت مشبهه هم صدق کند چون این ها یک مفادی به اطلاق دارد که آن مفاد غیر مفاد وضعی کلام است صادق یعنی کسی که د رنوع موارد راست می گوید. هیچ کدام وضعی نیست بلکه هر دو اطلاقی است. این هم نیاز نیست که ثقه به چه معنا است: گفتیم ثقه یعنی مورد اعتماد باشد که صداقت هم یکی از آثار اعتماد است. بنابراین مورد اعتماد بودن در نوع موارد شرط نیست و نکته ای که تصور شده است که امثال حسین بن علوان را بهشود با کلمه اوثق توثیق کرد این است به همین جهت تمام نقض هایی که ما ذکر کردیم پاسخش روشن می شود یکی از نقض ها این بود که اوصافی که صفت مشبه یا اسم فاعل هایی که تضاد دارند این خوبتر از آن است این بدتر از این است. تعبیر یکی خوبیتر است و دیگری بدتر است که لازمه ا شاین است که م خوب باشد و هم بد باشد. علتش این است که خوب یو بدی ضدین نیستند خوب و بد ضدین هستند ممکن است در یک مورد خوبی و بدی در یک شخص جمع بشود که خوبیش بیشتر است. البته رو همین جهت مبدا فعل ضدین نیستند هر دو صادق م یتواندباشند همچنین در جایی هایی که هم صفت مشبهب در حق شخص گفته شده است و هم افعل تفصل ضدین در حقش گفته شده است می گوئیم ضعیفٌ فی نفسه و ابوه اوثق منه که با همین نکته پاسخش داده می شود به این که فی نفسه ضعیف است ولی در بعضی موارد وثاقت دارد که وثافت کافی نیست که بگوئیم ثقه علی وجه الاطلاق تا با کلمه ضعیفٌ علی وجه الاطلاق تضاد داشته باشد اما یکی از تنقض هیای که ما این جا ذکر کردیم غالب نقض هایی که وارد کردیم پاسخش با یان باین روشن می وشد و یکی از نقض هایی که ذکر می کریم بحث قل ما عند الله خیر من اللهو و التجاره، این جا دو نحوه می شود پاسخ داد: 1) به هر حال لهو و تجارت یک نوع فایده ای بر آنها مترتب است آیه می خواهد بگوید که شما آن منفعتی را که در نظر گرفته اید این عمل از آن متنفعتی که شما د رنظر گرفته اید بالاتر است. بنابراین در همان خیر، خیر به همان منای خودش ابدش که یعن یآن فایده بخشی ما عند الله بهتر است از ما عند اللهو و التجاره است. اگرچه فایده بخش هست ولی محدود است. 2) بعضی وقت ها تجوزاً افعل تفصیل به کار برده می شود در مقام مقیسه ممکن است دو شیء طرف نخواهد حتی اقصد هیچ گونه ثبوت فی الجمله را هم ثابت کند فرض کنید ما اگر مقایسه کنیم صفر درجه مطلق ی که هیچ سرمایی وجود ندارد. ما می گوئیم که یک درجه از صفر درجه گرمتر است . که مراد این است ه یک چیزی در این است که در آن نیست از باب تجوز، یا این که مراد ما ایانی که این خوب تر از آن است یعنی بدی آن کمتر است. که از باب تجوز به کار برده می شود که در تعبیرات آقای خوئی هم هست که عبارت ابوه اوثق منه را این گونه توجیح کرده ایند که هو اضعف منه که معنای مجازی را گرفته اند که آن جا را ما وجدانا ًانسان احساس تجوز نمی کند ولی در بعضی موارد افعل تفصیل به معنا عنایت به کار برده می شود به خصوص در جاهایی که در مقام شوخی و استهزاء باشیم. ولی معمولا  
این گونه نیست. لذا این کلام آقای خوئی درست نیست. و یکی از نقض هایی که شد الاشهر بلِ المشهور بود که پاسخ این نقض این گونه روشن می شود که اشهر و شهرت ، ماده شهرت بنفسه اقتضاء ندرت مخالف را نمی کند، شهرت به معنای ظهور است یعنی شناخته شدن و ممکن است دو قول در میان طائفه هر دو شناخته شده باشند قولان مشهوران تعبیر می کنند یعنی قولان مشهوران یعرفه الطائفه، مشهوران به معنای معروفان است ولی خیلی وقت ها یک نکات دیگری سبب م یوشد که از کلمه مشهور ندرت مخالف در بیاد، مثل این که 4 قول را ذکر می کنند و در مورد یک قول م یگویند فهو مشهور این که در مقام ذدکر وصف اقوال فقط یک قول را به صفت مضهور متصف می کنند معناش این است که سار وقل ها را طائفه نمی شناسند که نشناختی طائفه یعنی مشهور نبودن قول ها. یک نحوۀ دیگر این که مبتدا را به الف لام ذکر کردند یک وقت گفته می شود زیدٌ عالمٌ که ممکن است بکر و عمرو هم عالم باشند ولی یک وقت گفته می شود العالم زیدٌ که مبتدا را العالم قرار م یدهیم خبر باید یا مساوی مبتدا باشد یا اعم از مبتدا باشد، د رجایی که گفته می شود الانسان حیوانٌ این درست است چون انسان همۀ افرادش حیوان هستند ولی الحیوان انسانٌ غلط است مگر در مقام اهمال باشید. ولی در مقام بیان باشد که از آن نفی غیر استفاده می شود غلط است. در جایی که متلکم در مقام بیان است خبر باید یا مساوی مبتدا باشد و یا باید اعم باشد لازمۀ مطلب این است که اگر گفتیم العالم زیدٌ اگر غیر از زید کسی دیگر هم عالم باشد نمی توانید العالم را بر زید حمل کنید این معناش این است که عالمیت منحصر به زید است اکه این اقتضاء الف و لام در العالم است که بعضی اوقات در مقام تجواز اتس ولی اگر گفتیم المشهور هذا القول ، اگر قرار باشد قول دیگر هم مشهور باشد دیگر این گونه نمی شود تعبیر کرد. بنابراین این که المشهور ندریت مخالف را می آورد نه به خاطر ماده شهرت است به خاطر اطلاقات هیاد است یعن یبا نکات جانبی که وود دارد مثلاً الف و لامی که وجود دراد و یک وقت ممکن است گفته شود المشهور هذان القولان این که محصورٌ فیه چیست این که یک قول را قرار دهیم یا دو قول را؟ بنابراین این جا معنای اشهر معنایش این است کهخ هر دو مشهور هستند التبه مشهور یعنی معنای لغوی یعنی ظهور وجود دارد که اشکال ندارد ول اگر گفتیم بل المشهور یعنی مشهور فقط این قول است . یعنی مبدا ما مصدر است نه این که مبدا ما وصفی که از آن مبدا گرفته مسی شود ما گفتمی اشهر یعنی هر دو شهرت داشتند که معنایش این نیست که کلمه مشهور را بشود چیزی به آن اضافه کرد مشهور گاهی اوقات به نفس شهرت صدق نمی کند. و مثلا در کلمۀ صادق که باید در نوع موارد باید صادق باشد که بشود علی الاطلاق تعبیر صادق کرد. بنابراین ما از راه افعل التفصیل نمی توانیم مطلب را اثبات کنیم. بله یک نکته دیگری است که آن این است که گاهی نکات جانبی ضمیمه می شود که از افعل التفصیل استفاده می شود. حاج آقا یک مطلبی را اشاره می کرد که اگر ما بگوئیم فلانٌ یعلم با این که بگوئیم فلانٌ یعلم شیءً من القضایا آن روایت یکه هست اذا عرف شیئاً من القضایا که اگر می گفتند که عرف اطلاقش اقتضاء می کرد که احکام قابل توجهی را بداند یا عارفٌ ممکن است اطلاقش اقتضاء کند ولی عارفٌ شیئاً من احکامنا، که دیگر مفادش فرق پیدا می کند، خلاصه فرق است این که بگوئیم که یعلم شیئاً ما یا این که یعلم و عارفاً را علی وجه الاطلاق اراده کرده باشد، اسم فاعل برای صدقش موارد بیشتری را اقتضاء می کند، این ها مفاد های اطلاقی است نه مفاده ای اصل وضع کلام و هیئت باشد و این باید فرق مفاد اطلاقی روایت و یا مفاد ماده و هیئتی را باید ملاحظه کرد. عمده دلیل در مورد حسین بن علوان اکثار روایت از او است که بیشترین روایت از او را ابو الجزام منبه بن عبد الله دارد که البته خود ایشان چون توثیق صریحی ندارد و توثیقاتش را باید از قرائنی استفاده کرد به نظرم مشکل است از اکثار روایت او بتوان وثاقت حین بن علوان را استفاده کرد.